



اشاره:

آیت‌الله غلامرضا فیاضی استاد سطوح عالی فقه، اصول، تفسیر و فلسفه در حوزه علمیه قم، عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، عضو هیئت رئیسه موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی تهر و نماینده منتخب مردم استان خراسان شمالی در مجلس خبرگان رهبری، از جمله افرادی است که سال‌ها با علامه محمدتقی مصباح یزدی مانوس بوده و از محضر آن عالم رحیل کسب فیض کرده است. علم و تواضع دو خصلت برجسته این استاد برجسته علوم عقلی حوزه های علمیه است. در مصاحبه با ایشان این دو خصلت را بیش از پیش احساس کردیم. گفتگو با یکی از برجسته‌ترین شاگردان ایشان، امری بایسته و ضروری به نظر می‌رسید که این مهم در صبح یکی از روزهای پایانی دی‌ماه و در طبقه دوم موسسه امام خمینی محقق شد. برخورد فروتنانه و صمیمی ایشان، پرسش‌های ما و پاسخ‌های ایشان را خواندنی کرد.

آیت‌الله فیاضی در مصاحبه اختصاصی با نشریه فرهنگ پویا:

مرد میدان مبارزه فرهنگی

فطرت انسانی همه ابعاد آن استوار و فعال و شکوفا باشد. انسان یک اشتراکاتی با حیوانات دارد حیوانات انواعی از ادراکات دارند، می‌بینند، می‌شنوند، قوه لامسه دارند و سردی و گرمی را احساس می‌کنند، ذائقه دارند. انسان‌ها هم همین گونه‌اند، یک تمایلاتی دارند تمایل دارند و یک لذت‌ذی دارند که وقتی تمایلات آن‌ها ارضاء می‌شود آن لذت پیدا می‌شود، یا یک رنج‌هایی دارند؛ همه حیوانات و انسان‌ها وقتی گرسنه هستند غذا می‌خورند، لذت می‌برند. این چیزهایی که مشترک بین انسان و حیوان است این‌ها خواست انسان طبیعتاً نیست

فرهنگ پویا: با تشکر از حضرت‌عالی که فرصت انجام این گفتگو را به ما داده‌اید و با عرض تسلیت ارتحال علامه مصباح یزدی، همان‌گونه که مستحضرید در پیام تسلیت حضرت آقا به مناسبت رحلت حضرت علامه، از ایشان با عنوان «حکیم مجاهد» یاد کردند. به نظر حضرت‌عالی معنای حکیم و حکمت چیست؟

— بنده هم متقابلاً رحلت عالم بصیر و حکیم حضرت آیت‌الله مصباح یزدی را تسلیت می‌گویم. حکمت در معنای لغوی عبارت است از این که



است. مجاهد هم که از جهد است یعنی منتهای سعی را به خرج دادن، منتهای تلاش را کردن، هیچ کوتاهی نکردن. حکیم مجاهد یعنی حکیمی که در راه انجام وظیفه الهی خودش ذره‌ای کوتاهی نکند. حضرت استاد آیت‌الله مصباح رضوان‌الله تعالی علیه در این مسائل الگو بودند.

فرهنگ پویا: آیا خاطراتی از برخورد حکیمانه و مدبرانه به ویژه در عرصه‌های اجتماعی علامه دارید تا برای خوانندگان ما مطرح بفرمایید؟

- حضور اجتماعی ایشان در دوران قبل از انقلاب خیلی روشن است. ایشان به این اصل مهم که اولی الامر باید منصوب از طرف خدای متعال باشد یا

به نصب خاص مثل رسول اکرم و ائمه طاهرین و یا به نصب عام، خیلی معتقد بودند. باید دانست که اساس تشیع نیز همین اصل است. آن چه تشیع را از بقیه فرق اسلامی تفکیک و جدا می‌کند اساس آن این است که شیعه قائل به نصب است یعنی قائل است به این که همان‌گونه که پیامبر اکرم را خدا نصب می‌کند همین‌طور جانشینان پیغمبر اکرم را باید خدا نصب کند برای این که این‌ها خلیفه او هستند. سر مسئله هم در این است که هیچ بشری بر دیگری حق حاکمیت و امر و نهی ندارد و نمی‌تواند واجب‌الاطاعه باشد. آن کسی که حق حاکمیت دارد خدای متعال است که «لا اله الا الله» و ربک یحکم ما یشاء و یختار ما لهم الخیرة» شیعه این امتیاز را دارد که می‌گوید پیامبر اکرم چطور توسط خود خدای متعال نصب می‌شود خلیفه او و کسی که باید جانشین او باشد یا کسانی که می‌توانند جانشین او باشند باید خود خدای متعال آن‌ها را نصب کند که البته شیعه معتقد است خدای متعال این کار را کرده که توسط پیغمبر اکرم علی علیه السلام را نصب فرموده و خود امیرالمؤمنین خلیفه خودش را نصب کرده علاوه بر اینکه رسول اکرم تک ائمه را به نام تعیین فرموده است. حضرت استاد آیت‌الله مصباح این حقایق را به روشنی به آن رسیده بودند و معتقد بودند و لذا حکومت‌های موجود آن عصر را طاغوت می‌دانستند همان‌گونه که استادشان حضرت امام تأکید داشت، علامه طباطبایی تأکید داشت، حضرت آیت‌الله میلانی حاضر نبود منزل بخرد به نامش بشود برای این که رجوع به این محضر و تشکیلات طاغوت را به خودش اجازه نمی‌داد که به آن‌ها مراجعه کند که یک نوع رسمیتی به آن‌ها بدهد. بر همین اساس بود که می‌بینیم در کارنامه مجاهداتی حضرت استاد آن گروه چند نفری است که تشکیل می‌شوند برای براندازی نظام طاغوتی، آن نشریه انتقام هست که خود استاد عمده زحماتش را به عهده می‌گیرند و تلاش‌های مختلفی که مقتضای آن زمان و شرایط آن زمان بود. بعد از انقلاب هم که می‌بینید امام به ایشان عنایت داشتند. ایشان بخاطر همین مسائل اساسی تشیع



فطرت یعنی آن نوع ساختاری که انسان مخصوص خودش است این فطرت انسانی ابعادی دارد یکی از ابعادش یک نوع ادراکاتی است که در حیوان نیست مثل تفکر، تعقل، تمایل به مناجات که در حیوان نیست. با این توضیح باید دید که حکمت چیست؟ حکمت عبارت است از اینکه تمام این ابعادی که در فطرت انسان هست مخصوص فطرت انسان هست همه این ابعاد شکوفا شده باشد فعال باشد خمود نباشد چون می‌بینیم که بسیاری از انسان‌ها این فطرت را دفن کردند طبق آن چه که قرآن فرموده «قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها» یک عده این حقیقت را در وجود خودشان خاک کردند دفن کردند و فعال نیست حکیم یعنی کسی که هم در بعد ادراکات آن‌طور که یک انسان باید باشد، هست و همین‌طور در بعد تمایلات آن‌طوری که شأن انسان هست، هست. این معنای لغوی حکمت است و در اصطلاح فلاسفه گفته‌اند که عبارت است از این که صیرورة الانسان عالما عقليا مزاهیا للعالم العینی انسان حقایق هستی را بفهمد و گاهی تعبیر کردند به تشبیه به اله یعنی همان‌طور که خدای متعال عالم به حقایق است او هم در حد وسع خودش که البته همه می‌دانیم که «ما اوتینم من العلم الا قليلا» ولی در همان حد وسع خودش حقایق هستی را بشناسد، خوب و بد‌ها را بفهمد، چون حکمت تقسیم می‌شود به حکمت نظری و حکمت عملی. حکمت نظری همان فهم مسائل عالم طبیعت است که اسم آن را طبیعیات می‌گذارند، فهم حقایق مربوط به عالم کم از حساب و هندسه که به آن ریاضیات می‌گویند و فهم حقایق مربوط به کل هستی است که اسم آن را الهیات یا فلسفه امروز می‌گذارند. حکمت عملی هم یعنی این که انسان بداند در زندگی خانوادگی‌اش چگونه زندگی کند، در زندگی فردیش چه خلقیاتی داشته باشد، چه رفتارهایی داشته باشد، چه رفتاری نداشته باشد که به آن اخلاق می‌گویند. حکیم یعنی کسی که در تمام این ابعاد در حد صاحب‌نظر صاحب فکر صاحب اندیشه و فعال هست یعنی هم حکمت نظری را از آن آگاه هست هم حکمت عملی را و بالاتر از آن متعلق به آن اخلاقی است که مقتضای یافته‌های حکمت عملی

وحشت داشته باشد این خاصیت بازدارندگی را قرآن روی آن تأکید می‌کند و این چیزی است که حضرت آقای مصباح به دلیل همان آشنایی ایشان با معانی قرآن و با اسلام عزیز و تسلط ایشان بر اصول تشیع و احکام نورانی اسلام وقتی این طور چیزها را می‌دیدند برمی‌آشفتمند و در مقابل این حرف‌ها موضع می‌گرفتند. یا آن وقتی که همان مسئله رأی مردم را مطرح کردند در حالی که ما می‌دانیم قرآن صریح فرموده «ما کان لهم الخیرة» و آن چه که در نظام ما هست در حقیقت حاکمیت ولی فقیه است و مردم سالاری دینی است، دینی، یعنی باید تمام آن ابعادی که دین در نظر دارد تأمین شود و یکی هم همین است که آن کسانی که می‌خواهند بیابند برای قوه مجریه کاندیدا شوند باید شورای نگهبان احراز صلاحیت آن‌ها را از نظر شرعی بکند. اگر احراز صلاحیت نکرده باشد این‌ها نمی‌توانند وارد شوند و ما می‌بینیم آن وقتی که مثلاً با شورای نگهبان مخالفت کردند که شما خودتان اعتبارتان را از کجا آوردید این‌ها چیزهایی بود که بزرگان ما از جمله حضرت استاد در این موقع‌ها برآشفته می‌شدند و فعال می‌شدند و خودشان و دوستانشان تلاش می‌کردند که این تحریفات را خنثی کنند.

فرهنگ پویا: حضرت علامه فیلسوفانه به حکمت رسیدند یا حکیمانه سراغ فلسفه رفتند و اگر حکیمانه سراغ فلسفه رفتند این حکیمانه سراغ فلسفه رفتن چه خصوصیتی دارد؟

- فلسفه مصطلح خودش اصلاً علمی است که باید با روش عقلی مسائل آن روشن شود. حالا یک مجموعه ای از مسائل آن هست که برای عقل بدیهی است. آن‌ها خیلی روشن است ولی عمده مسائل مسائلی است که احتیاج به استدلال دارد و استدلال باید از مقدمات عقلی یقینی استفاده کند با شکل برهانی که شکلی است که یقینی هست. فلسفه این است و حکمت همانطور که عرض کردیم یک بعد آن فلسفه است این فلسفه یعنی اینکه همان قوه عاقله انسان درست عمل کند. حضرت استاد علامه مصباح یزدی ویژگی ایشان این بود که در مسائل فلسفی با اینکه برای بزرگان و شخصیت آن‌ها احترام قائل بودند ولی نظرشان به صرف این که خودشان بزرگ هستند معتبر نبود ملاک در اعتبار نظریات همان روش حکمی بود یعنی ایشان با همان روش حکمی که روش تعقلی محض است با مسائل برخورد می‌کردند و در نتیجه یک آزاد اندیشی بسیار متعالی و یک صراحت بسیار گویا و روشنی در کارهای علمی او ما احساس می‌کنیم. ما همه می‌دانیم که اولاً

یک وقت من به ایشان عرض کردم آقا سر مخالفت شما با شریعتی چیست؟ فرمودند که این تشیع علوی و صفوی را برو نگاه کن یک عنوانی دارد به نام وصایت. بین آنجا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار می‌کند. من رفتم دیدم بله! تحت عنوان وصایت می‌گوید تشیع علوی تشیعی است که معتقد است به این که رسول اکرم در روز غدیر علی را به عنوان فرد برتر یا انسان نمونه به مردم معرفی کرد تا مردم خود انتخاب کنند! جناب استاد همان وقت هر هفته در مهدیه قم سخنرانی داشتند و این حرف‌ها را نقد می‌کردند و مقابله می‌کردند. بعد از انقلاب هم که خدمت حضرت امام می‌رسند امام می‌پرسند شما به چه کاری مشغول هستید؟ وقتی کارشان را می‌گویند امام می‌فرماید که بودجه این‌جا را چه کسی می‌دهد؟ می‌فرماید موسسه در راه‌حق یک هیئت مدیره‌ای دارد که آن‌ها بعضی‌هایشان تجاری هستند که تأمین می‌کنند. امام می‌فرماید از امروز به بعد مخارج آن‌جا را خودم می‌دهم و حداقل آن‌جا را به دو برابر توسعه بدهید. بعد از مدتی آقایانی که اعضای هیئت مدیره موسسه در راه‌حق هستند خدمت امام می‌آیند می‌گویند که ما بودجه آن را نداریم و نمی‌توانیم بسازیم. حضرت استاد آیت‌الله مصباح می‌روند و می‌گویند ما نیاز داریم. بالاخره این‌جا را ساختند و به نام حضرت امام هم نامگذاری کردند می‌بینیم که هرچاه چه در زمان حضرت امام چه در زمان مقام معظم رهبری احساس می‌کردند که باید به صحنه بیابند خیلی مردانه مرد میدان مبارزه فرهنگی بودند و در مقابل کسانی که می‌خواهند تشیع و قرآن را تحریف کنند، ایستاد. شما می‌بینید بعضی از این‌ها صریحاً الان فیلم آن هست می‌گویند که ما نباید سرمایه‌های خود را خرج مسائل تسلیحات بکنیم ما باید راه ژاپن را پیش بگیریم که او را تحریم تسلیحاتی کردند آن هم تمام بودجه آن را برای پیشرفت اقتصادی آن گذاشت در حالی که این صریح قرآن خلاف این است این حرف دقیقاً ۱۸۰ درجه ضد قرآن است برای این که قرآن می‌فرماید «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» یعنی تا آن چه در قدرت دارید و می‌توانید هر چه توانایی دارید برای مقابله با کفار فراهم کنید. البته هدف هم این نیست که به آن‌ها بتازید، چون پیروزی دست خدای متعال است شما ممکن است هیچ تسلیحات هم نداشته باشید و خدا شما را بر آن‌ها پیروز کند همان طور که در جنگ بدر کرد همان طور که در تهاجم نظامی که آمریکا کرد و در طبس زمین گیر شد ما دیدیم و همین طور در توطئه‌های دیگری که در تاریخ انقلاب ما همه می‌دانیم همه را خدای متعال خنثی کرد. آیه می‌فرماید شما باید آنقدر در تسلیحات پیشرفته باشید که دشمن از شما



حکیم مجاهد یعنی حکیمی که در راه انجام وظیفه الهی خودش ذره‌ای کوتاهی نکند. حضرت استاد آیت‌الله مصباح رضوان‌الله تعالی علیه در این مسائل الگو بودند.

ظواهر کلمات هر کسی حجت است ثانیاً در ظاهر کلمات باید به یک کلام اکتفاء نکرد مجموع کلمات یک شخص را باید دید تا ببینیم در جمع بندی چه می‌شود، ولی وقتی که ما این جمع بندی را کردیم و رسیدیم به اینکه این آقا حرفش این است با آنکه آن شخصیت ممکن است استاد من باشد ولی در عین حال آن چیزی که حکمت ایجاب می‌کند این است که ببینیم این سخن خودش چقدر ارزش دارد. همان که ما در روایتمان داریم که «انظر الی ما قال و لاتنظر الی من قال» این ما قال چیست؟ استاد یک ویژگی خیلی خاصی که همه کسانی که از نظر علمی با ایشان سر و کار داشتند به این اذعان دارند این است که ایشان خیلی آزاد اندیش بودند و با مسائل فلسفی حکیمانه برخورد می‌کردند و لذا می‌بینیم نظرات گاهی خلاف مشهور خلاف آنچه را که محیط علمی موجود از آن دارد حمایت می‌کند ایشان وارد می‌شدند و سدهایی را که وجود داشت می‌شکستند و نظرات بدیعی در مقابل آن نظر مشهور ابراز می‌کردند.

فرهنگ پویا: به نظر حضرت تعالی آیا دینداری حضرت علامه تسلط بر فیلسوف بودنش داشت و یا فیلسوف بودنش غلبه بر دین مداری او داشت؟

استاد ایشان حضرت امام این را خیلی صریح دارند و روش همه علماء شیعه هم که دنبال فلسفه بودند همین بوده که فلسفه باید در خدمت دین باشد. علماء آنچه برای آن ارزش است دین است. علم خودبخود ارزش ندارد. فلسفه هم یک علم است. علم در صورتی ارزش دارد که در خدمت آن هدف مقدس باشد که دین است در خدمت تقوا باشد. ایشان آنچه برایش اصالت داشت دین بود، تقوای الهی بود. تنها عامل سعادت همین تقواست. کسی متقی باشد سعادتمند است و کسی متقی نباشد ولو علامه دهر باشد سعادتمند نیست. برای حضرت استاد خیلی مسلم و هیچ جای شبهه نبود که باید فلسفه را آموخت برای اینکه بتوانیم معارف دین را با این فلسفه برای نخبگان تحریر کنیم تبیین کنیم شبهاتی که شیاطین جن و انس القاء می‌کنند را ما با این صلاح بسیار قوی و برنده این شبهات را کنار بزنیم.

فرهنگ پویا: نکته مهمی که در مورد شخصیت علمی حضرت علامه وجود دارد این است که ایشان کوشیدند تا فلسفه های مضاف را در حوزه اجتماعی فعال کنند. نظر حضرت تعالی در این مورد چیست؟

خیلی روشن عرض کنم که فلسفه رایج در حوزه ها هستی شناسی است و هستی شناسی خودش ارزش ذاتی ندارد، آن که ارزش ذاتی دارد تقواست که ترکیبی است از ایمان و عمل صالح، ولی ایمان شرطش معرفت است یعنی تا شناخت نباشد ایمان معنا ندارد و هر چقدر شناخت ریشه ای تر باشد ایمان مستحکم تر و پایدارتر خواهد بود لذا فلاسفه ما فلسفه و هستی شناسی را که تحصیل می‌کردند آن بر کاتی که خودشان باید بهره ببرند، بهره مند می‌شدند یعنی پایه های اعتقاداتشان که عبارت بود از شناخت حقایق هستی اینکه خدای متعال وجود دارد و عالم بدون خدا امکان ندارد اینکه این خدای متعال حکیم است عالم به سر و خفیات است «علی کل شیء قدیر» است این ها

مباحث فلسفی است این مباحث فلسفی که جزو معارف دینی هم هست خیلی جدی بحث می‌کنند و برای خودشان بسیار مفید است اما جامعه با این ها فقط اداره نمی‌شود بلکه جامعه احتیاج دارد به تمام این علوم مختلفی که الان هر کدامش یک رشته خاصی شده و این علوم می‌تواند بی ریشه باشد مثل اینکه در کشورهای غیر ایران همه این علوم بحث می‌شود ولی ریشه ندارد، ولی در اسلام به خصوص در مکتب تشیع چون شناخت هستی اساس تمام معارف ماست و هر چیز دیگری را که ما می‌خواهیم به آن بپردازیم باید توجه داشته باشیم که آن هم یکی از مخلوقات خداست و یک وظیفه ای ما داریم در ارتباط با همان مخلوق در ارتباط با خودمان در ارتباط با انسان های دیگر و همه آن علوم را ما باید دنبال کنیم با توجه به این اصل که عالم خدایی دارد و همه عالم آفریده او هستند و خدا برای این انسان هایی که آفریده برنامه دارد و این برنامه برای سعادت بشر است و این برنامه باید پیاده شود اگر آن علوم را این طوری به آن نگاه کنیم آن وقت آن علوم دیگر نمی‌شوند علوم منقطع از دین، علمی می‌شوند که با دین گره می‌خورند و با این پایه ها و اساس هایی که اصول دین را تشکیل می‌دهد وقتی گره خوردند و نگاه ما به آن علوم این طور نگاهی بود آن وقت نگاهی می‌شود که آن علوم می‌شوند اسلامی و در خدمت جامعه اسلامی و این کاری که حضرت استاد شروع کردند با مؤسسه در راه حق و بعد در بنیاد باقرالعلوم ادامه پیدا کرد و اکنون هم در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ادامه دارد همه به این هدف بود و اینکه حضرت امام آن طور پشتیبانی کردند بخاطر اینکه توجه داشتند که این کار چقدر کار عظیمی است و همین طور مقام معظم رهبری که امروز عنایت دارند.

فرهنگ پویا: به نظر می‌رسد که نگاه هستی شناسانه ایشان یک بخش برمی‌گردد به رابطه مبدأ هستی با هستی و آن رابطه ولایی که در فرمایشات شما بود یا رابطه ربوبیت یا رابطه مالکیت. من بحث های ولایت فقیه ایشان را گوش می‌کردم از حوزه مالکیت الهی شروع می‌کردند تا می‌رسند به ولایت.

همین طور است؛ برای اینکه دین به خصوص اسلام یک دین جامعی است که برای تک تک کارهای ما نیات ما برخوردارهای ما همه قانون دارد و اینها همه مبتنی است بر اینکه عالم مبدئی دارد و او حق حاکمیت دارد و خود او بهترین برنامه را برای سعادت بشر می‌داند و هیچ برنامه ای نمی‌تواند حتی نزدیک به آن برنامه باشد برای اینکه تفاوت خدای متعال با تفاوت عقول بشر تفاوت بی‌نهایت است برای اینکه خدای متعال یک وجود بی‌نهایت است با علم بی‌نهایت و انسان ها موجودات محدودی هستند بنابراین آن چه را که خدای متعال برای بشر برنامه ریزی فرموده این بهترین برنامه برای سعادت بشر است و کسی که فیلسوف الهی است این مسائل برایش مثل آفتاب روشن است. لذا طبیعی است که او مسائل را همواره در ارتباط با مبدأ هستی می‌بیند و خودش را و همه عالم را عبد می‌بیند که همه باید برای تأمین سعادت خودشان آن راهی که مولا و رشان تعیین کرده که او ارحم الراحمین و خیر و بصیر است آن راه را پیش بگیرند، لذا معارف ایشان در قرآن واقعاً سرنوشت یک انسان را به خوبی ترسیم می‌کند و راه را به او نشان می‌دهد و بزرگان ما مثل امام یا مقام معظم رهبری به این نکته ها توجه می‌فرمایند که این فقه و اصول در عین اینکه خیلی خوب است و یک رشته ای است که باید در حوزه ها پایدار باشد ولی کافی نیست چون فقه و اصول به احکام می‌پردازد



درحالی که دین سه بخش دارد عقائد، اخلاق و احکام دارد و یک عالم دینی فقیه باشد، مفسر باشد، متکلم باشد، فیلسوف باشد، محدث باشد، در این تردید ندارد که در این سه بعد دین آن که از همه مهمتر است عقائد است و بعد اخلاق و نوبت سوم به احکام می رسد و این علوم که حضرت استاد دنبال آن بودند علمی بود که آن دوتا بخش اصلی دین را پشتیبانی می کرد و لذا می بینیم که بزرگان این طور به کار ایشان یادیده عظمت و احترام نگاه می کردند و در حد مقدور هم پشتیبانی می کردند.



از ویژگی ایشان این بود که در مسائل فلسفی با اینکه برای بزرگان و شخصیت آن ها احترام قائل بودند ولی نظرشان به صرف این که خودشان بزرگ هستند معتبر نبود ملاک در اعتبار نظریات همان روش حکمی بود یعنی ایشان با همان روش حکمی که روش تعقلی محض است با مسائل برخورد می کردند و در نتیجه یک آزاد اندیشی بسیار متعالی و یک صراحت بسیار گویا و روشنی در کارهای علمی او ما احساس می کنیم.

آنطور که روش عقلی ایجاب می کند که حجت خداست «إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ، وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَنْمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»؛^۱ «که حجت باطنه عقل است و حجت ظاهره انبیاء و ائمه علیهم السلام هستند باید اینطور برخورد کرد و حضرت استاد و اساتیدشان این روحیه را داشتند که شاگرد هم ملتفت می شد که اساس این است. آن که اساس است «الحق احق ان يتبع» ما باید دنبال حق باشیم نه دنبال بزرگان. بزرگان را حتی قرآن مذمت فرموده «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاتَنَا فَأُصَلِّوْنَا لَلسَّبِيلَا»^۲. ما باید معیارمان آن باشد که حجت است حجت هم عقل است و بعد از عقل هم چون این حجت اول است چون این حجت است که ما را به وجود خدا می رساند ما را به ضرورت نبوت می رساند ما را می رساند به اینکه تشخیص بدھیم این آقا پیامبر هست بعد هم خود قرآن و کلمات اهل بیت است ما دیگر حجت دیگری نداریم وقتی اینطور باشد استاد اینطور با مسائل برخورد کند شاگرد هم همینطور تربیت می شود لذا این آزاد اندیشی استاد و صراحتشان در برخورد با مطالب و نقد مسائل رایج علمی این چیزی است که مقتضای همان تدین است، مقتضای پایبند بودن به حجت هاست مقتضای پایبند بودن به قیامت است که من این حرفی که دارم می زنم قیامت باید پاسخگو باشم و اگر برای این حرف حجتی ندارم نباید بزنم، اگر تردید دارم خودم هم باید بگویم شاید اینطور باشد باید با تردید برخورد بکنم اینهاست که هم اساتید حضرت استاد علامه ما را و هم خود ایشان را در این راهی که راه الهی است راه حکمت الهی است راهی است که پیامبران و ائمه ما ترسیم فرمودند در این راه حرکت می کردند برای اینکه همواره خدا را حاضر و ناظر و خودشان را مسئول در مقابل حق می دانند.

پی نوشت:

۱. الانفال، ۶۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۶، روایت ۱۲.

۳. احزاب، ۶۷.

فرهنگ پویا: یکی از خصوصیات علامه این است که ایشان فلسفه دان و فلسفه خوان تربیت نمی کردند، فیلسوف تربیت می کردند و این را در شاگردان برجسته ایشان هم ملاحظه می کنیم. شیوه حضرت علامه طباطبایی هم اینگونه بود حضرت علامه طباطبایی هم وقتی نگاه می کنیم کسانی مثل شهید مطهری، علامه محمدتقی جعفری، آیت الله جوادی آملی، آیت الله مصباح را تربیت کردند. چگونه می شود این کار را انجام داد؟ چون وقتی شما وارد حوزه های دیگر می شوید، می بینید که فیلسوف تربیت نمی کنند فلسفه دان تربیت می کنند چه روشی هست که استفاده می شود برای تربیت فیلسوف به جای فلسفه دان؟

- آن که اصل است، تقواست. تقوا ایجاب می کند که ما دنبال حق باشیم نه دنبال اشخاص. ما دو حجت در عالم بیشتر نداریم یکی عقل و یکی رسول اکرم و ائمه طاهرین. چیز دیگری حجت نیست. لذا دانشمندان ما در عین این که خیلی از آن ها در جایگاه رفیعی از نظر دانش هستند ولی سخن آن ها اعتبار ندارد مگر اینکه عقل ما به این برسد که این حرف درست است. این که برخی بزرگان می گویند که هر کتابی را که می خوانید با بدبینی بخوانید یعنی چه؟ یعنی متعبد نشوید به آن چه را در یک کتاب آمده به دلیل اینکه نویسنده آن یک شخصیت بزرگوار و بزرگی است، ببینید اگر عقل آن را باور می کند بپذیرید، اگر عقل در مقابلش سوال دارد شما هم بمانید، تأمل کنید، توقف کنید. این روشی بود که طبق آموزه های دینی و روش اساتیدی مثل امام بودند مثل علامه طباطبایی بودند که خود آنها می بینیم که در فلسفه در مسائل اعتقادی در مسائل اخلاقی حتی در علم نوآوری های خاصی دارند یعنی صرف این که دیگران حرفی را زدند و سال ها حوزه ها این حرف را تکرار کرده اند این کافی نبود. آن چه مهم بود اینکه من با مقدماتی که برای رسیدن به این نتیجه تنظیم شده عالمانه برخورد کنم بینم عقل مقدمات اول را بدبھی می داند یا نه اگر نمی دانم پس باید بروم سراغ اینکه آن مقدماتی که آقایان را به این مقدمه رسانده چیست

